

## عقرب پژوهی

نجمه دائمی، مدیر دبستان، علی آباد گلستان

بعدش هم که دیگر کرونا آمد و آموزش‌ها مجازی شد. خلاصه بگویم از اداره، که به بهداشت شهرستان زنگ زده بود و گفته بود دقیقاً وظیفه شما چیست؟ بهداشت هم گفته بود این کارها تحت پوشش ما و جزو سرفصل‌های ما نیست و باید به بخش خصوصی زنگ بزنی. بخش خصوصی هم پرسیده بود این عقرب‌ها قبلاً کجا بودند؟! گفتم بودند و با سنگ کشته شدند. بچه‌ها آن‌ها را با سنگ کشتند. مدیر قبلی هم وقتی کلید را به من تحویل داد، از وجود عقرب‌ها و حتی مار خبر داد و این را هم گفت که بچه‌های اینجا خودشان مارگیر و مارکش و عقرب‌کش هستند. در آبان ماه که به سمپاشی خصوصی زنگ زدم، گفت، خانم عقرب‌ها هوا که سرد می‌شود می‌روند بخوابند. فعلاً خیالت راحت باشد. تا بعد از عید پیدایشان نمی‌شود.

خلاصه من قانع نشدم و کار خودم را انجام دادم. عقرب پژوهی انجام دادم تا در صورتی که خدای ناکرده مشکلی پیش آمد، بتوانم کاری کنم. اما یک حرف بخش خصوصی هنوز در ذهنم مانده است که گفت: خانم، وقتی با سنگ می‌شود عقرب کشت، چرا خودت را به دردمر می‌اندازی! تازه، پول هم که نداری!

اما من نتوانستم بی تفاوت باشم و به حرف مدیر قبلی که گفته بود این بچه‌ها خودشان مارکش و عقرب‌کش هستند استناد کنم. آمدیم و بچه‌های این کاره نبود و نیش خورد! خلاصه با همان سی هزار تومان گرد عقرب کار خودم را انجام دادم. یک روز هم می‌خواستم از عقرب دوم فیلم بگیرم و در فضای مجازی ره‌ایش کنم تا به دست وزیر آموزش و پرورش برسد، اما با خودم گفتم خوب لابد وزیر هم با خودش خواهد گفت تو مدیری یا چغندر! پس برای چه مدیر شدی؟ اصلاً به چه دردی می‌خوری پس؟ بنابراین صلاح دیدم تا از عقرب نیش نخورده‌ام، خودم دست به کار شوم، چون: نیش عقرب نه از ره کین است، اقتضای طبیعتش این است.

اولین باری که عقرب دیدم، در سالن یک مدرسه چندپایه بود که چنان دورافتاده هم نیست، اما مورد توجه واقع نشده... وقتی کلید مدرسه‌ای چندپایه را به من دادند، به اتفاق همسرم به مدرسه رفتیم تا بازدیدی از چگونگی اوضاع آن داشته باشیم. چشمتان روز بد نبیند. همان روز اول جارو به دست شدیم و من فقط سه کیسه اشغال کاغذی جمع کردم و سوزاندم. سه کیسه هم فروختم و با آن‌ها توپ پلاستیکی خریدم؛ چون دیدم سید ورزشی دانش‌آموزان خالی است.

هنوز هم با وجود اینکه یک سال در مدرسه هستم، اگر فرصت کنم، باز هم می‌توانم از انباری مدرسه اشغال‌های عهد دقیانوس را جمع کنم و با آن‌ها گلدان یا توپ بخرم. همین‌طور که داشتم سالن مدرسه را جارو می‌کردم، دیدم داخل خاک‌ها چیزی تکان می‌خورد. با دقت نگاه کردم و دیدم عقرب است. به همسرم گفتم: «عقرب! عقرب...!» ایشان مشغول جاروی کلاس‌ها بود. گفت: خوب بکشش دیگه. با خاک‌انداز برش داشتم و خواستم داخل آتشی بیندازم که در حیاط به خاطر اشغال‌ها شعله‌ور بود؛ اما دلم نیامد. خواستم عقرب را داخل شیشه‌الکل بیندازم تا به درد درس علوم بچه‌ها بخورد، باز هم دلم نیامد. آخرش هم بین علف‌های حیاط ره‌ایش کردم و از حیوان قول گرفتم من و بچه‌ها را نیش نزنند!

بعد از اول مهر به بهداشت اداره و بهداشت منطقه اطلاع‌رسانی کردم که دو مورد عقرب در مدرسه من دیده شده است. این به آن پاس داد و آن به این. آخرش هم گفتند کار خود مدیر است. پرس‌وجو کردم، گفتند باید به فلان جا

که سمپاشی خصوصی دارند، زنگ بزنی. زنگ زدم سمپاشی خصوصی، گفتند پانصد هزار تومان باید بدهی تا بیاییم. من هم گفتم مدرسه به این فقیری پولش

کجا بود. خودم سی هزار تومان سم عقرب خریدم و با چیزهایی که گفته بودند، حل کردم و داخل یک افشانه ریختم و کنار گوشه کلاس‌ها را سم زدم.

